

## رهایی

این طرف دشت آن طرف جنگل، این طرف کوه آن طرف دریا  
این چه جادونگاری جلوه‌ست، این چه مجموعه‌ای‌ست در یک‌جا؟!  
نقش هر صفحه را که می‌بینی، مثل متن رئال جادویی‌ست  
مرز بین یقین و تردید است، مفصل واقعیت و رؤیا  
یک طرف بازی نسیم و چمن، یک طرف شوخی پرنده و برگ  
یک طرف بادهای سرگردان، یک طرف موج‌های بی‌پروا  
موج مانند زلف تو لرزان، دشت مانند چشم من مبهوت  
آب مانند عشق تو جاری، باد مانند روح من شیدا  
می‌گریزم از انحنای زوال، می‌نشینم کنار موج خیال  
فارغ از هر چه سر زده دیروز، بی‌خیال حوادث فردا  
فارغ از های و هوی مردم شهر، می‌نشینم برابر دریا  
تا شوم از غم زمانه رها، بی‌تو، بی‌تو نمی‌شود اما...